

«به یاد دکتر تفضلی
که همواره در خاطرها زنده است»

درباره چند واژه پهلوی*

احمد تفضلی / ترجمه ملیحه تفسیری

škōy, škōyišn

واژه škōy در شماری از عبارتهای پهلوی یافت می‌شود، ولی تلفظ و معنی دقیق آن تاکنون مشخص نشده است. زیر بعضی منابع را که این واژه در آنها به کار رفته ذکر کرده است؛ ولی نمی‌تواند قرائتی قطعی برای آن ارائه دهد. با وجود این، حدس می‌زند که شاید معنای «احترام» یا «تواضع» بدهد. اما معنای «تواضع»^۱ به طور کلی باید نادیده

«PAHLAVICA II» in *Acta Orientalia* XXXVI.

‡ ترجمه

اختصارات به کار رفته در این مقاله عبارت‌اند از:

AVN: *Ardā-Virāf Nāmag*, ed. M. HAUG-E. W. WEST, London-Bombay 1872.

B: Bombay Manuscript of the *Dēnkard*, ed. M. J. DRESDEN, Wiesbaden 1966.

DD: *Dādestān ī Dēnīg* in *The Pahlavi codex K 35*, First Part, ed. A. CHRISTENSEN, Copenhagen 1934.

DH: *The Pahl. Codex DH*, ed. P. T. ANKLESARIA, Tehran 1970.

DKM: *Dēnkard*, ed. D. M. MADAN, Bombay 1911.

EP.Man: *The Epistles of Manuščīhr*, ed. B. N. DHABHAR, Bombay 1912.

Gr.Bd: *Great Bundahišn*, TD1 ed. P.T. ANKLESARIA, Tehran 1970; TD2. ed. B.T. ANKLESARIA, Bombay 1908.

MR: Mehrji Rana Manuscript, see M. J. DRESDEN, *Dēnkard*, introduction. p. 17.

MX: *Mēnōg ī Xrad*, ed. T. D. ANKLESARIA, Bombay 1913.

Pahl.Riv: *The Pahlavi Rivāyat*, ed. B.N. DHABHAR, Bombay 1913.

Pahl.Texts: *The Pahlavi Texts*, ed. JAMASP-ASANA, Bombay 1913.

Zd.Sp: *Wizīdagihā ī Zād-Spram*, ed. B.T. ANKLESARIA, Bombay 1964.

ZVY: *Zand ī Vahman Yasn*, ed. B.T. ANKLESARIA, Bombay 1957.

1) *BSOS* 9 (1937-9), p. 315.

گرفته شود، زیرا با بافت‌های موجود هم‌خوانی ندارد. *škōy* معنایی نزدیک به «احترام» دارد و ممکن است در بافت‌ها بیشتر به همین معنا به کار رفته باشد؛ اما، برای اثبات آن به دقت بیشتری نیازمندیم. بهتر است، در آغاز، به نقل چند عبارت بپردازیم.

DKM. 686. 1, Book 8. ch 9,7. (MR. p. 70): ud ān ī šarm, škōy, sam ud srōšīgīh əc andar ham dar.

«آنچه به شرم، *škōy*، ترس و فرمانبرداری مربوط می‌شود، در همان فصل ذکر شده است.» واژه *škōy* در *EP, Man. II, ii, 3 (p. 61. 1. 3)* (نامه‌های منوچهر) معمولاً مترادف *sam (= sahm)* و به معنای ترس به کار می‌رود.

DKM. 567. 21, Book 6. ch C, 83. (B. 449.8; K 43 fol. 238 v, 6.): kē^z az ēn^z šaš^z hēč ēk andar nēst ān ī abāyīšnīgtar az nēmag ī yazdān andar nēst: šarm, škōy, bīm, mihr, spās ud ēmēd: šarm az yazdān, škōy az mardōmān...

«آن که هیچ یک از نیکی‌های زیر را دارا نیست^۳، که (چیزهای) پسندیده را که از جانب ایزدان می‌آید، یعنی شرم از ایزدان، *škōy* از مردم را، دارا نیست...»

DKM. 552. 9, Book 6. ch. B, 27. (B. 436. II; K 43 fol. 226 v. 1.7): sam ud bīm az gēhān bē barišn bē ēdōn barišn kū hu-škōyīh ud hu-šarmīh bē nē kāhēd.

«ترس و بیم را از جهان دور کنید، اما تا حدی که از *škōyīh* خوب و شرم خوب نگاهد.» در این عبارت، *hu-škōyīh*، آشکارا حسنی به شمار می‌رود که همتای دروغین (*brādarōd*) آن ترس یا بیم است. خاطر نشان می‌شود که *škōy* همانندی نزدیکی با ترس دارد، اما اساساً غیر از آن است.

DKM. 550. 10, Book 6. ch. B, 14. (B. 434. 19; K 43 fol. 225r, 1. 8): hu-šarmīh ud hu-škōyīh^۴ wehīh uš [pad a]^۵ wistāx^۶ih petiyārag.

«خوب شرمی و خوب *škōyīh* نیکی به شمار می‌روند و هم‌آورد آنها بی شرمی است.» در *DKM 13 5. 14 (Book 3. ch. 133. B. 102. 5)*، گفته می‌شود که انسان باید

(۳) به جای *azēn* در *K*، واژه *MND^۴M* آمده است.
 (۴) در *B*، *haft* آمده است.
 (۵) تحت اللفظی: «... در او نیست هیچ یک از...»
 (۶) *J.P. de MENASCE (Une encyclopédie mazdēenne, Paris 1958, p. 41)* آن را *huškōhīh* خوانده، اما معنی نکرده است.
 (۷) در نسخه *K*، به جای *pad a*، که در نسخه *B* آمده است، تنها *a* آمده است؛ اما، هر دو کلمه باید حذف شود.

نسبت به کارفرمایانش *škōy* (*kārframānān*) داشته باشد. در این جا، *škōy* با «احترام» مترادف می شود. بنابراین، چنین نتیجه می گیریم که معنای دقیق *škōy*، «احترام آمیخته به ترس» یا همان «خوف» است. این معنی با عبارات‌های بالا و آنچه در زیر می آید هم خوانی دارد:

Pahl. Riv. 58. 26 (p. 176): *uš pad škōy frāz nišinišn ud barsom az dašn stanišn ud pad +hōy nihišn.*

«او (یعنی روحانی) باید با خوف نشیند و شاخه‌های برُسم را از دست راست بگیرد و در دست چپ خود بگذارد.»

EP Man. II, v. 5 (p. 74): *agar-itān andar Pārs škōy ī az man rāy nē wizīrēnīd, ān ka x^wad šnāsēd kū man x^wēštan andar šmāh nē-z pad pāyag ī ašgardīh, bē pad ān ī bandagīh mānāg dāšt.*

«اگر حکم خود را در پارس، بر اساس خوفی که از من دارید، صادر نکنید، در آن زمان، همان طور که می دانید، خود را در میان شما نه تنها در مرتبه شاگردی بلکه در مرتبه بندگی قرار خواهیم داد.»

هم چنین بسنجید با: *hu-škōyīhā* که در *DD. Q.42* (*K 35 I. fol.159 r 1.14*) همراه با *šarmgēnīhā* به کار رفته است.

DKM. 365.5; *Book 3. ch. 387* (*B. 282.9*): *čeōn nigerišn ud handāzišn ī abar x^wadāyīh ud dādwarīh ī kas peš az abrāstišnih ī pad x^wadāyīh ud gumārdan ī pad dādwarīh ī ōy kas ēwēn, ma kū hād ōy kas duš-x^wadāy, ud zūr dādwar +čēstād, ud <abrāstan ī> pad x^wadāyīh ud gumārdan <ī> pad dādwarīh, amāwandīh ī ō x^wadāyīh ud škōy^h <ī> az dādwarīh wizāyād wēnišn ī amaragān az dīdan ī-š duš-x^wadāyīh ud zūr dādwarīh...*

«توجه کردن و سنجش (ظرفیت) یک شخص، پیش از انتخاب او به فرمانروایی یا پیش از گماردن او به داوری (قضاوت)، رسمی معمول است. مبدا او فرمانروایی بد یا داوری نادرست بشود؛ و، پس از رسیدن به فرمانروایی یا گمارده شدن به داوری، قدرت فرمانروایی یا خوف و شکوه داوری بینش همگان را تا جایی تحت تأثیر قرار دهد که متوجه فرمانروایی بد یا داوری نادرست او نشوند.»

DKM. 525. 18; Book 6. ch. 240 (B. 413. 17): *hōš zīndagīh az ēzišn ī yazdān pad škōy kardan.*

«زنده بودنِ هوش (بستگی به) ستایش همراه با خوف ایزدان دارد».
 همین واژه، در ترکیب ^۹ *hišt-škōyīh*، به معنی «بی‌پروایی» یا همان «خوف نداشتن»، با چند صفت ناپسند دیگر، مانند *a-passazagīh* «ناشایستگی»، *an-ēwēnīh* «بی‌قانونی» و *abrāstagīh* «مغروری»^{۱۰}، به کار رفته است. ستاک فعلی *škōy* نیز از این اسم ساخته شده که در عبارت زیر نیز به کار رفته است.

EP Man. II, ii. 2 (p. 60): *āōn nibišt kū tā ham sam rāy abērtar + škōyīhānd (MSS. škōyīhēnd) ud spurīg andar kār-dārišnīh ī āb ud gōmēz pahrēz... abērtar kunānd:*

«این چنین نوشته شده بود که آنها، به علت همان ترس، ممکن بود خوف داشته باشند و کاملاً مراقب استفاده از آب و گمیز گاو باشند».
 از این ستاک فعلی، اسم مصدر *škōyīšn* ساخته شده که قرائت و معنی آن، هم‌چنان، نامشخص باقی مانده است. شاکد، با تردید، آن را *škōyīšn* (یا *škanišn*) می‌خواند. او، بر اساس بافت‌هایی که این واژه در آنها به کار رفته، معنی آن را «تهدید و بازداشت (confinement)» حدس می‌زند^{۱۱}. مقایسهٔ یکی از عبارت‌های مذکور در دینکرد (*DKM.* 525. 18) و آنچه در زیر می‌آید ثابت می‌کند که *škōy* و *škōyīšn* همان کاربرد و معنا را دارد.

DKM. 528. 20; Book 6, ch. 254 (B. 416. 9; K43 fol. 202v, 6)... *ēzišn ī yazdān pad škōyīšn kunišn:*

«باید پرستش ایزدان را با خوف به جا آورد».
 در عبارت پیشین، به جای *pad škōy*، واژهٔ *pad škōyīšn* آمده است.
 نمونه‌های دیگر عبارت‌اند از:

(۹) *DKM.* 206. 10. B. 160. 20 *hišt-šarmīh* بسنجید با: *DKM.* 220. 22. B. 172. 19 *hišt-pahrēzīh* «بی‌حفاظتی» (13) (*DKM.* 658).

(۱۰) به نظر می‌رسد که این معنی از معادل «مغرور» (پیش‌نهاد محتاطانهٔ زیر در *BSOS* 9 (1937-39), p.307) بهتر باشد. این واژه، به همان معنی، در فارسی میانهٔ مانوی به کار می‌رود:

«بگو (به ما) دربارهٔ پیروزی (خود) بر بدکاران، که گستاخ شده‌اند».
(Jātakastava, p. 482) berāšta- بسنجید با: ختنی (S. 9c 26, ed. C. Salemann, *Manichaeica* III, 1912, p. 10)

11) *The Israel Academy of Sciences and Humanities*, Vol. III. 7, 1969, p. 185. fn. 31.

DKM. 553. 17; Book 6, ch. B 42 (B. 437. 11; K 43 fol. 227 v, 5.): arg ud bār az škōyišn bē barišn bē ēdōn bē barišn kū ērih ud dehbadih bē nē kāhēd.

«رنج و زحمت را از خوف دور کنید اما تا حدی که از آزادگی و فرمانروایی نکاهد».

DKM. 499. 11; Book 6, ch. 122 (B. 389. 11; K 43 fol. 197, 9.): kē... ēzišn ī yazdān pad^{۱۲} škōyišn ud dastwar kunēd:

«... آن که پرستش ایزدان را با خوف و با وساطت روحانی به جا آورد».

حال که معنی «خوف» برای škōy-/i-šn ثابت شد، باید تلفظ پیش نهاد شده توجه شود. این کار نیز با مقایسه این واژه با «شکوه» škōh/šikōh «خوف»، که در فارسی کلاسیک بسیار به کار رفته است، انجام می شود. فعلی که در فارسی از این اسم مشتق شده به صورت «شکوهیدن» škōhīdan/šikōhīdan به کار رفته است.

اما شکلی کمیاب «شکوبیدن»^{۱۴} (škōyīdan) نیز مشاهده شده است. جابه جایی y/h در میان دو مصوّت یا پس از مصوّت، منشأ آن هر چه باشد، در فارسی میانه به طور پراکنده مشاهده شده است. به مثال های زیر توجه شود:

«فاسد نشدنی»^{۱۵} apōhišn^{۱۴}/apōyišn: پهلوی

«خراب نشدنی»^{۱۶} asōhišn/asōyišn: پهلوی

«سوگواری»^{۱۸} čy-,čyy-(čē-): فارسی میانه مانوی; «اندوه»^{۱۷} čēh,čēhag: پهلوی

«دادن»^{۱۹} day-: فارسی میانه مانوی; dah-: پهلوی

«افتادن»^{۲۱} hambāy-: پهلوی / hambāh-^{۲۰}: فارسی میانه مانوی، پهلوی

۱۲) pad در نسخه B افتاده است.

۱۳) بنا به گفته لازار (G. Lazard) در

(*La Langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris 1963, p. 169)

این صورت در تفسیر طبری آمده است.

14) *MX*. Q. 7. 9; *Gr. Bd.* 5. 8. → H. W. Bailey, *JRAS*, 1930, p. 11-15.

15) *Pahl. Riv.*; 161§13; *DKM*. 595. 10. 641. 12, 818. 19.

۱۶) - شماره قبل.

17) *DKM*. 489. 2, 495. 23, 535. 9, 164.3, 541. 17; *Ep. Man.* p. 12. 7, 15. 4, 54. 13, 90. 4. čēh-bar «اندوه زدا» *DKM*. 79.8.

18) SALEMANN, *Manichäische Studien*, St. Pétersbourg 1908, p. 121; ANDREAS-HENNING, *Mitteliranische Manichaica II*, Berlin 1933, p. 67.

19) W. B. HENNING, "Verbum", *ZII* 9, 1933, p. 194.

20) *DKM*. 351.6, 242. 1-2, 369. 19; HENNING, *BSOS* 9, 1937, p. 83.

21) *Drāyišn ī Ahreman*, *ZVY*, p.87.1.6.

hu-āfrāyīšn^{۲۲}/hu-āfrāhīhā^{۲۳}: پهلوی

«جنازه» nesāy: پهلوی; nesāh/۲۴: فارسی میانه مانوی

«مجازات» pādafrāh/pādafrāy^{۲۵}: پهلوی

«درخواست، تقاضا» x^wāhišn/x^wāyišn^{۲۶}: پهلوی

«باز» wišāy-: پهلوی; wišāh-۲۷: فارسی میانه مانوی

همین جابه‌جایی در فارسی کلاسیک^{۲۸} نیز مشاهده می‌شود، مانند pādešāh/pādešāy «پادشاه، فرمانروا»، xudāh / xudāy «حاکم، خدا»، gudāh / gudāy «گواهی»^{۲۹}، bīgūnāhī/bīgūnāyī «بی‌گناهی»^{۳۰}، (جمع) vurnāh/vurnāyān «برنایان»^{۳۱}.

škōy «احترام آمیخته به ترس = خوف»، ممکن است از پهلوی / فارسی škōh «شکوه» مشتق شده باشد^{۳۲}. گذر از معنای «شکوه‌مندی» به «واداشتن دیگران به این که از کسی بترسند یا به او احترام بگذارند» به آسانی قابل تصور است.

hambišn

در عبارتی جالب و تا حدی دشوار از گزیده‌های زادسپرم^{۳۳}، درباره همکاری روسپیان با اهریمن چنین می‌خوانیم:

22) *Zd. Sp.* 30. 46. 23) *Zd. Sp.* 30. 34. 24) *Mir. Man.* 1, 43; *Man. Stud.* 101.

25) *MX. Q.* 6.26.

26) *Pahl. Texts.* p. 23. 18; *MX. Q.* 1.165; *Zd. Sp.* 30.38

د. ن. مکنزی پیش‌نهاد می‌کند این واژه به صورت x^wāhišn تلفظ نشود. ←

A Concise Pahlavi Dictionary, London 1971, p.96

بسنجید با: ا.فضللی. واژه‌نامه مینوی خود، تهران، ۱۹۶۹، ص ۱۰، ۱ و ۵۰ و *Addenda et Corrigenda*.

27) HENNING, *Verbum*, p. 208. 23.

SCHAEFER, *Ung. Jahrb.* 15, 560-88.

← برای مثال‌های دیگر،

28) → G. LAZARD, *La Langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris 1963, p. 168ff.

۲۹) دیوان فرخی، تصحیح دبیرسباقی، تهران ۱۳۳۵، ص ۳۹۴؛ تفسیر کمبریج، تصحیح جلال متینی، تهران ۱۳۴۹، ج ۲، فهرست...، ص ۷۳۴. (۳۰) فرخی، همان.

(۳۱) تفسیر سوراآبادی، تصحیح یحیی مهدوی. تهران ۱۳۴۷، فهرست...، ص ۵۲۳.

32) *AVN.* 14.9; *Pahl. Texts.* 104§21.

(در دو دست‌نویس، به جای škōh، واژه škōy آمده است). برای ریشه‌شناسی škōh، ←

BARHOLOMAE, *Zum altiranischen Wörterbuch*, Strassburg 1906, p.81.

BENVENISTE, *JA.* 1933, p.245. ← این واژه از پهلوی škōh «فقیر» > فارسی باستان škauθi- گرفته شده است.

33) Ed.B.T. ANKLESARIA, *Bombay* 1964, ch.34.30, & Introduction, cxix.

pad dēn āōn paydāg kū Ahreman ka andar ō dām *duwārist, dušdēn jeh-dēw sardag āōn pad hambāz dāšt čēōn mard zanīhā ī hambišn...:

«در دین چنین پیداست که اهریمن، آنگاه که به سوی آفرینش حمله کرد، دیوهای روسپی بددین را، به عنوان شریک خود، همراه داشت، درست مانند مردی که (چندین) زن به عنوان hambišn داشته باشد».

در قرائت واژه‌ای که به صورت hnbšn نوشته می‌شود و به صورت hambišn یا hanbišn خوانده می‌شود، هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد. اما محققانی که به بررسی این عبارت پرداخته‌اند، معنای دقیق آن را در نیافته‌اند. انکلساریا حدس زده است که hu-bašn به معنی «(زنان) خوب آرایش یافته» است. زیر آن را hanbašn خوانده و «هم‌بستر» (همسر، در این بافت)^{۳۳} معنی کرده است. مهرداد بهار این معنی را، با اندکی اصلاح، به صورت همسر، هم‌بستر (شوهر، در این بافت)^{۳۵} پذیرفته است. این که hnbšn به نوعی از «همسر و زن» اطلاق می‌شود از بافت جمله فهمیده می‌شود و این ما را در تعیین معنای دقیق واژه یاری می‌دهد: اهریمن روسپیان را همسر خویش می‌گیرد. بنابراین، آنان باید هووهای یک‌دیگر باشند. با دست‌یابی به این معنی برای hambišn، اشتقاق آن بلافاصله آشکار می‌شود. این واژه از فارسی باستان *ham-pašnī- (بسنجید با: اوستایی hapəθnī «هوو») مشتق شده است. تحول hambišn دقیقاً مشابه تحول واژه پهلوی $b'nbšn/b'nbwšn = MLKT'$ ^{۳۶}، فارسی میانه مانوی و پارتی $b'nbyšn$ «ملکه»^{۳۷} وام گرفته شده در سغدی به صورت $p'mpwšt$ و در ارمنی به شکل $bambišn$ ^{۳۸} از فارسی باستان *māna.pašnī- (بسنجید با: اوستایی $dəmānō.paθnī$)^{۳۹} است.

34) *BSOS* 10 (1939-42), p. 390 & 609; *Zurvan*, Oxford 1955, p. 345.

۳۵) واژه‌نامه زادسپرم، تهران ۱۳۵۱، ص ۳۱ و ۲۱۳ (ذیل Zanīhā).

36) *Junker, Farhang ī Pahlavik*, Heidelberg 1912, ch.12.4.

37) *M3* (18), ed. *SALEMANN, Manichaäische Studien*, p.3.W.B. HENNING, *BSOAS* 10 (1942), p.949. *M4990* (5), ed. HENNING, "The Book of the Giants", *BSOAS* 11(1943), p.73.

38) W.B. HENNING, *Sogdica*, London 1940, p.18. E. BENVENISTE, *Titres et noms propres en iranien ancien*, Paris 1966, p.27.

۳۹) نمونه‌های دیگر، اوستایی -θn-: فارسی باستان -šn- <فارسی میانه -šn- که در اوستایی *dāθna-، فارسی باستان -dāšna- <فارسی میانه d'syn، پهلوی d'sn «هدیه» هستند؛ اوستایی -frāθnī-، -arə θna-، فارسی

در کنار *hambišn*، که تحولی قاعده‌مند از فارسی باستان **hampašnī* به فارسی میانه را طی کرده است، صورت دیگری برای «هو» در فارسی میانه مانوی دیده می‌شود و آن *'bwg*^{۴۰} است که در پازند به صورت *apno*^{۴۱} (به جای **'pwk*) تحریف شده است.

ظاهراً، در پهلوی، شکل **xabōg* یا **habōg* نیز وجود داشته که در پازند^{۴۲} به صورت *xavō* دیده می‌شود.

در فارسی، پنج شکل برای «هو» دیده شده است:

۱. *havō*، *habō* (با صامت دمیده‌آغازی و بدون *n*) > فارسی میانه *'bwg*، پهلوی **habōg/xabōg*، پازند *xavō*. صورت‌های هم‌ریشه این شکل در تعدادی از گویش‌های غربی ایرانی^{۴۳} مشاهده می‌شود، مانند الویری *xaviya*، اشتهاردی *xava*^{۴۴}، ابیان‌ای *havuqa*، کاشانی *havuq*، بیدهدی *hovu*، کردی (سورانی) *hawe*، انارکی *huwuk*، بختیاری *habbu*، *havu*، براهویی (از بلوچی) *hapōk*^{۴۵}، وفسی *hava*، آمره‌ای *xuya*^{۴۶}، آشتیانی *xava*^{۴۷}، لری *hāvu*^{۴۸} و جز آن.

۲. اموسنی، آموسنی *āmvasnī*^{۴۹}، *havasnī*^{۵۰}، *vasnī*^{۵۱} (با حفظ *n* ایرانی باستان) > **hampaθnī*، (بسنجید با: اوستایی - *hapaθnī*). این شکل‌ها نیز، که در فارسی کلاسیک دیده می‌شوند، در شماری از گویش‌های جدید ایرانی حفظ شده‌اند، مانند

→ باستان *arašni-* فارسی *āraš* «ارش: ذراع» ←

E. BENVENISTE, *Les infinitifs avestiques*, Paris 1935, p.106 ff; JA., 1954, p.301.

40) M109 R8. Ed. HENNING, *Sogdica*, p.16.

41) *Farhang ī Oim*, IIe, ed. H. REICHEL, *WZKM* 14, 15, 1900-1, pp.185, 183.

HENNING, *op. cit.*, p.18 ← (۴۲)

(۴۳) به جز آنهایی که مشخص شده‌اند، شکل‌های گویشی را مؤلف انتخاب کرده است.

44) E. YAR-SHATER, *A Grammar of Southern Tati Dialects*, The Hauge 1969, p.43.

(۴۵) برای سه واژه آخر، ← G. MORGENSTIERNE, *NTS* 5, p.47; HENNING, *Sogdica*, p.18.

(۴۶) م. مقدم، گویش وفس و آشتیان و قوش، تهران ۱۳۲۸، ص.۲۸.

(۴۷) ص. کیا، گویش آشتیان، تهران ۱۳۳۵، ص.۶۴. (۴۸) ح. ایزدینا، فرهنگ لری، تهران ۱۳۴۳، ص.۱۵۰.

(۴۹) در برهان قاطع ذکر شده است.

(۵۰) در الهامیه طوسی، ویراسته محمدتقی دانش‌پژوه، ج ۲، تهران ۱۳۴۳، ص. ۱۶. (۱) ۴۶۷ ذکر شده است. اطلاع از این مرجع را مرهون آقای علی رواقی هستم.

(۵۱) اسدی، لغت فرس، تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹، ص.۵۲۳.

گیلکی ^{۵۲} avisti (با st به جای sn)، مازندرانی *vasni*، مشهدی *vasni*، سنگسری *ozni*، لاسگردی *ovezni*، شهمیرزادی *uzin*، سمنانی *ovesniya*^{۵۳}، طالقانی *hewzeni* و جز آن. گویش‌های شرقی ایرانی نیز این شکل را حفظ کرده‌اند، مانند پشتو ^{۵۴} *hən*، ارموری ^{۵۵} *wan*.
 ۳. *panānē* (در دست‌نویس‌های فارسی به صورت بنانج نوشته شده است). این صورت از سغدی وام گرفته شده و در فارسی کلاسیک ^{۵۶} به کار رفته است. بسنجید با: خوارزمی ^{۵۷} *pn'm* (= *panāmi*)، ^{۵۸} *'pn* (= *apana*)،
 ۴. انباغ *ambāy/anbay* (= *'nb'y*)، که از لحاظ ریشه به سه شکل بالا ربطی ندارد و تحت اللفظی معنای «شریک» می‌دهد. (بسنجید با: فارسی *anbāz*، *hanbāz*). این شکل در فارسی کلاسیک ^{۵۹} مشاهده شده و هنوز در برخی گویش‌ها به کار می‌رود، مانند سیستانی ^{۶۰} *ambāq*، فارسی گفتمانی افغانستان ^{۶۱} *ambāq*، وخی، یُدغه‌ای ^{۶۲} *ambōy*، سنگلچی ^{۶۳} *ambāy* و پشایی *ambax*.

۵. هم‌شوی (یا زین هم‌شوی). این شکل از نظر معنایی به سه واژه نخستین مربوط می‌شود ولی به لحاظ ریشه ربطی به آنها ندارد. تا جایی که من می‌دانم، این واژه در فارسی کلاسیک مشاهده نشده است؛ اما، در گویش فارسی کرمان، به صورت ^{۶۴} *hœm-šū* به کار می‌رود.

- (۵۲) م. ستوده، فرهنگ گیلکی، تهران ۱۳۳۲، ص ۱۶.
 (۵۳) م. ستوده، فرهنگ سمنانی - سرخه‌ای - لاسگردی - شهمیرزادی، تهران ۱۳۴۲، ص ۱۳، ۳۶، ۳۷.
 54) G. MORGENSTIERNE, *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo 1927, p.15.
 55) G. MORGENSTIERNE, *Indo-Iranian Frontier Languages*, vol.II, Oslo 1938, Index, p.15.
 (۵۶) اسدی، لغت فرس، ص ۵۹؛ زمخشری، مقدمه‌الادب، تصحیح س.ک. امام، تهران ۱۳۴۲، ذیل «ضره»، ص ۲۳۸. ← *HENNING, Sogdica*, p. 17. صورت «نباغ» را، که در بعضی از فرهنگ‌های فارسی ضبط شده است، باید تصحیف بنانج دانست.
 (۵۷) ← مقدمه، ص ۱۰۸ و
 FREIMAN, *Korezmiskii Yazik*, Moscow-Leningrad 1951, p.75. W.B. HENNING, *Zeki Velidi Togan'a Annağan*, Istanbul 1950-5, p.423-424.
 (۵۸) کیله و دمنه، تصحیح م. مینوی، تهران ۱۳۴۳، ص ۳۷۲ و پانوش ۶؛ «تفسیری بر عسری از قرآن»، تصحیح ج. متینی، مجله دانشکده ادبیات مشهد، ۶، ۱۳۵۱، ص ۲۲۹.
 59) Jan W. WERYHO, "Sistāni-Persian Folklore", III, 5, 1961-2, p.303.
 (۶۰) ا. افغانی‌نویس، لغت عامیانه فارسی افغانستان، کابل ۱۳۳۷/۱۹۵۸، ص ۲۱.
 61) MORGENSTIERNE, *IIFL*, II, Index, p. 15. 62) *IIFL*, III, 3, Oslo 1956, p.10.
 (۶۳) م. ستوده، فرهنگ کرمانی، تهران ۱۳۳۵، ص ۹۱.
 (۶۴) م. ستوده، فرهنگ کرمانی، تهران ۱۳۳۵، ص ۹۱.

īs / ēs

این که کتاب نهم دینکرد تفسیر پهلوی سه نسک گمشده اوستاست امری آشنا است. این کتاب، مانند تمام متون زند یا متونی که منبع اصلی آنها زند است، دارای شماری واژه و تفسیر آنهاست که فقط ترجمه‌های پهلوی یا شکل‌های پهلوی شده کلمات اوستایی است. چون اصل اوستایی این کلمات مفقود است، در بسیاری موارد، تعیین قرائت دقیق و معنی چنین واژه‌هایی ساده نیست. در این جا، هدف ما توجه به واژه‌ای از این دست است که وضعیت آن تا کنون مبهم بوده است. این واژه در عبارت زیر دیده می‌شود:

DKM. 811, 6-9; Book 9, ch. 21.6 (MR. 175; K43, fol. 37v, 13; DH. fol. 278r, 4.) ud tō az amāh bē appurd ān ī bāmīg ī rōšn Jam ī šēd ī hu-ramag, kē pad harwisp abar-rasišnih pad hamāg zamestān ī-š pad hu-tābišnih tāft-kū-š gyāg pad nekīh kardan bē mad:

«و تو (یعنی اژی‌دهاک) ما را از جم روشن درخشان تابنده خوب‌رمه محروم کرده‌ای، آن که، در هر بار فرا رسیدن... در طول تمام زمستان، با تابش نیکش درخشید، یعنی به همه جای برای نیکی کردن آمد.»

وست این واژه را «تصادف و احتمال»^{۶۴} ترجمه کرده. سنجانا آن را akhī/(h) خوانده و «برادری»^{۶۵} معنی کرده و موله آن را *sāyak** خوانده و به «سایه»^{۶۶} برگردانده است. واژه *abar-rasišnih*، که در اوستایی به صورت *aiwi.gati*^{۶۷} است، نشان می‌دهد که کلمه پیش از آن نیز ترجمه کلمه‌ای اوستایی یا صورت پهلوی شده واژه‌ای اوستایی است. تلفظ واژه *abar-rasišnih* مشخص نیست و ممکن است به صورت *h'y, h'y* و جز آن خوانده شود. بنابراین، باید، در آغاز، برای آن معنایی را حدس بزنیم که از یافت جمله برمی‌آید. یکی از حدس‌ها این است که شاید معنای «سردی، یخ‌بندان» بدهد. زیرا گفته می‌شود که جم، در طول زمستان، آشکارا، برای از بین بردن «سرما» می‌درخشیده است. با این گمان، پیش‌نهاد می‌کنم واژه به صورت *'ys* (با تلفظ *īs/ēs*) خوانده شود که از اوستایی *-isu**^۲ یا **aēsa* به معنی «یخ‌بندان» (بسنجید با: اوستایی *-aēxa*^{۶۸} < فارسی «یخ») و بُن ایرانی *-ais* به معنی «یخ‌بستن»^{۶۹} مشتق

64) "Pahlavi Texts", vol. 4. SBE. 73, London 1892, p.213.

65) *Dēnkard*, vol. 17, Bombay 1922, p.51 (reading), p.41 (translating).

66) *III*. 3. 1959, pp. 284, 287(6).

67) Bartholomae, *Air. Wb.*, p.88.

68) *Air. Wb.*. 11.

69) E. Benveniste, *Etudes sur la langue ossète*. Paris 1959, p. 107.

شده است. صورت ^{۷۰}isu- «سرما، یخی» در اوستا، به صورت صفت، برای *zyam-* «زمستان» در *zəmō isaoš aiwi. gaitīm* (وندیداد، فرگرد ۹، بند ۶) «فرارسیدن زمستان سرد» به کار رفته که در پهلوی به *zamestān <ī> snēhōmand* ترجمه شده است. به این نکته باید توجه شود که اوستایی *aiwi.gati-* به همراه *isu-* و *zyam-* می آید، درست همان طور که در پهلوی *abar-rasišnih* با *īs/ēs* و *zamestān* دیده می شود. صورت *īsu-*، در پشتو، به شکل *asāi* «شبنم یخ زده»^{۷۱} و در سریکلی به صورت *īš* «سرما»^{۷۲} باقی مانده است.

Paššixtag

در عبارتی از دینکرد، کتاب نهم، فصل ۲۲، بند ۲، آن جا که عجیب ترین موجودات گیتی بر شمرده می شوند، واژه *pš'htk* به عنوان صفتی برای عجیب ترین گوسفند دیده می شود. قرائت این عبارت، چنین است:

DKM. 815.11 (K 43 fol. 33v. 8; DH. fol. 279 v.6; MR. 183): ud az mēšān mēš
*ī *Frašuštar^{۷۳} ī dabr^{۷۴} ī spēd-ērwarag ī star-pēsīd^{۷۵} ud abar-nēmag [pad]^{۷۶}*
paššixtag ud zarrēn-pēsīd^{۷۷}, abartar-nēmag zard^{۷۸}:

«از گوسفندان گوسفندِ فروشوشر، خاکستری، سپیدآرواره، که با ستاره زینت یافته، که بخش بالایی (بدن)ش خالدار و آراسته به طلاست و بالاترین بخش (بدن)ش زرد است (عجیب ترین شکل را داراست)».
 دو معنی «ساخت و تولید» و «مزین» را به ترتیب ^{۷۹}وست و ^{۸۰}سجانا پیش نهاد کرده اند که با بافت جمله هم خوانی ندارد. صورت *paššixtag* را می توان صفت مفعولی فعل

70) *Air. Wb.*, p. 372. 71) G. MORGENSTIERNE, *An Etymological Vocabulary of Pash-to*, p. 12.

72) *Air. Wb.* 372. T. N. PAXALINA, *Sarikolsko-Ruskii Slovar*, Moscow 1971, p. 78.

۷۳) در دست نویسی به صورت *frašuxtar* نوشته شده است.

۷۴) برای این واژه ← H.W. Bailey, *JRAS*, 1934, p. 509.

۷۵) *star-pēsīd* در اوستا به صورت *stōhr-paēsah-* (1606) *Air. wb.* است.

۷۶) به نظر می رسد PWN تکرار اشتباهی حرف اول از واژه بعدی است.

۷۷) در اوستایی، *zaranyō. pis-*, *zaranyō paēsa-* (1679) *Air. Wb.* است.

۷۸) احتمال دارد همان گوسفندی باشد که در (120.8) *TD2* p. 49r 1.8; *Gr. Bd.* ذکر شده است:

«گوسفند خاکستری سپیدآرواره، رئیس گوسفندان است». بسنجید

پ. *Gr. Bd.* (TD1 fol. 42r 1. 13; TD2 p. 103.9).

79) *Pahl. Texts*, vol. 4, p. 220.

80) *Dēnkard*, vol. 17, p. 46.

پهلوی - pšnč- (Paššinj-), فارسی پشنجیدن pašanjidan «پاشیدن» دانست. بسنجید با:
 پهلوی ^{۸۱}pšnčk, فارسی پشنجه pašanja, برابر با پارتنی pšyxt, سغدی مسیحی
 -pšyxt-pšync^{۸۲}. این واژه با فارسی پشنگ pašang, اصفهانی fašang «قطره، ترشح»،
 فارسی میانه مانوی -pršynz-, ^{۸۳}šynz, ^{۸۴}šyxt, پهلوی ^{۸۵}šyht, سغدی -šync, ^{۸۶}šyt,
 ختنی häste^{۸۶}, hīya^{۸۷}, häjs^{۸۷} و جز آن نیز ربط دارد. معنای اصلی paššixtag باید
 «پاشیده» و سپس «لکه‌دار، خال‌خال» باشد. برای تحول معنایی واژه، می‌توان آن را با
 ایرانی باستان prš «پاشیدن»، اوستایی -paršuya- «آب قنات یا جوی»^{۸۸}، فارسی
 «پاشیدن»، سنسکریت parṣati, ارموری -prusnaw- «پاشیدن»^{۸۹}، در کنار اوستایی
 -paršū- «لکه‌دار، خال‌خال» در واژه -paršv-anika- «با پیشانی خال‌خال»، سنسکریت
 -prṣat «خال‌خال»، اوستایی -paršaṭ gav^{۹۰}، که یک اسم خاص است، مقایسه کرد.
 همین واژه paššixtag با معنی متفاوتی در AVN. 17. 12 به کار رفته است:
 zan ī jeh ī rūdag ī pūdag ī paššixtag...

«روسی برونه فاسد پوسیده...»

برای این معنی بسنجید با: پهلوی paššinjīšn «پوسیدگی، خرابی» که ترجمه معمول
 □ واژه اوستایی -paviti- «خرابی، فساد» است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

- 81) *Gr. Bd.*, 82. 11. 191. 10.
 82) I. Gershevitch, *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford 1954, §600.
 83) Henning, *Verbum*, 193. 13, 16.
 84) M 507 v 15a. see M. Boyce. *BSOAS* 14. p.441.
 85) *Pahl. Vidēvdād* 19. 40.
 86) H.W. Bailey, *Khotanese Texts* 6. Cambridge 1967, p. 417.
 87) R. E. Emmerick. *JRAS.* 1969, p. 74. 88) Henning, *BSOS* 9, p. 91.
 89) Morgenstierne, *IIFL.* I, p. 404.
 90) → H. W. Bailey, *BSOS* 6, p. 596 sq. I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959, p. 219; M. Mayrhofer, *Kurzgefasstes etymologisches Wörterbuch des Altindischen* II, Heidelberg 1963. p. 336 s.v. pṛšan, pṛśniḥ.

ممکن است عجلتاً صورت صحیح واژه ppyšpk را، با توجه به ترجمه اوستایی آن -paršva- (Fr.Oim,5).
 به شکل -*pištag < *pṛštaka- به معنی «خال‌خال» پیش‌نهاد کرد.